

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد که به مناسبت بحثی که ایشان فرمودند، وارد این روایات باب خمس شدیم. به بحث ما مربوط نبود اما انشاء الله فوایدی داشت.

نکته اساسی در این روایات این بود که گفتیم چند تا عنوان هست که در کلمات آمده، در روایات، اما همچنین احساس می کنیم که خیلی امر واضحی ندارند.

یکی اش ما تحصیل من السلطان که یک روایت واحده دارد. دیگر جمعش بکنیم. که حقوق باشد. حقوقی که از دستگاه ظلمه می گیرد. عرض کردیم این روایت واحده عمار بن موسی ساباطی است. شیخ در کتاب به اصطلاح نهاییه توی بحث صناعات این را آورده، لکن خود گفته خمس، خودش تصرف بکند یک مقدارش، یک مقدارش هم به برادران ایمانی بدهد. به عنوان خودش نه. کما اینکه در بحث خمس هم این عنوان را ایشان بعنوانه نیاورده است.

البته آن ما تحصیل من السلطان تعمیمش به ما نحن فیه که جوایز باشد آن هم یک مشکل دیگری دارد، غیر از اینکه خودش هم ثابت نیست.

یکی عنوان موارث است. موارث را الان به این عنوان عام نداریم. میراث من لا یحتسب داریم. موارث به این عنوان عام در این کتاب فقه الرضا آمده است. مکاسب و صناعات و موارث. لکن خب قطعا این روایت که نیست فقه الرضا. نخواندیم این را دیروز نخواندیم. اینجا موارث هم دارد و غیرها هم دارد. لان الجمیع غنیمة و فائدة من رزق الله تعالی. اینها را ظاهرا کلمه غنیمت را به معنای ما یرزق الله الانسان، به این معنا. این هم یک تفسیری است برای غنیمت که انصافا اثباتش مشکل است. مضافا به اینکه فتوای اصحاب هم نیست.

یکی هم عنوان جایزه بود. که این هم به عنوان کتاب، به اصطلاح توقیع بود. و مرحوم شیخ کلینی منفردا نقل کرده بود. عرض کردیم این هم دلیل الان فعلا منفرد است و فتوا هم نبوده بر آن.

یکی عنوان البته دیگر حالا آنهایی که به درد ما نحن فیه می خورد. ما صرح الیک صاحب الخمس است که نخواندیم. این در کتاب کافی است منفردا. بد، سند روشنی ندارد، اما خب اگر ما گفتیم پولی را که بدون بذل جهد به دست آدم می آید، غنیمت نیست، مطابق با قاعده است.

یکی عنوان دو سه تا عنوان بود، الجائزه التي لها خطر و میراث من لا يحتسب و اموال عظام از آنهایی که رسیده، که عرض کردیم این در روایت علی بن مهزیار و توقیع مبارک ایشان بود. لکن این هم همین مشکل را داشت. هم به لحاظ نقل انفرادی شیخ طوسی است. مرحوم شیخ طوسی منفردا نقل کرده است. کلینی و مرحوم شیخ صدوق نقل نکردند. از عجایب دیگرش هم این است که شیخ طوسی در کتاب نهاییه هم به این فتوا نداده، این هم خیلی عجیب است. خودش روایت را آورده در کتاب تهذیب و استبصار. استبصار هم به نظرم، حالا تهذیب که می دانم. استبصار هم دارد. خودش در تهذیب و استبصار نقل کرده اما در نهاییه به آن فتوا نداده است. این هم خیلی جریان عجیبی است که با اینکه خودش منفردا به نقل است مع ذلک به آن فتوا نداده است.

عرض کردیم اینها مجموعه عناوینی بود که به ذهن ما می آید که این عناوین را همه را بخواهیم، یکی هم مال ناصب بود که آن هم از منفردات شیخ طوسی بود. در نهاییه هم که امروز خمس را نگاه کردم، در این قسمت خمس نبود مال ناصب. حالا جای دیگر ممکن است فتوا داده باشد، در این قسمت در این نهاییه شیخ طوسی در بحث خمسش نبود.

غرض اینها عناوینی بود که ما احتمال قوی دادیم که این مجموعه که از زمان امام صادق (ع) تا حضرت جواد (ع) هست، یک مقدار زیادی احکام ولایی باشد. و در حقیقت یک نوع حکم ولایی بوده، روی جهات مختلفی، حالا فوقش این که حکم ولایی اش یک نوع تصرف موضوعی هم باشد. مشکل ندارد، بالاخره امام معصوم سلام الله علیه جوری است که ماها اصلا تصور آن خصوصیات را، نه شناخت موضوع نسبت به ایشان که ایشان چه جور شناختند که این موضوع جزو غنیمت است و نه شناخت حکم، هیچ نوع اطلاعی در این جهت ما نسبت به ایشان، یعنی اطلاع ما خیلی کم است، به حسب ظاهر، خب تشخیص دادند که مثلا در این زمان شیعه یک مقدار از اموالی که ما به اصطلاح با آورده می گوئیم و غیر طبیعی است، اینها مثلا تخمیس بشود. احتمالش هست.

به هر حال این دو سه موردی را که مرحوم شیخ قدس الله نفسه به آن تمسک فرمودند، چون اولش مال مختلط به حرام بود که خودش هم اشکال کرد. خود ایشان اشکال فرمودند که شامل ما نحن فیه نمی شود. آن هم ما وقتی دقت کردیم خیلی روشن، بالاخره آخرش بنا شد با تعبد به هم بیاوریم مطلب را. یکی عنوان همین حقوق بود که این هم روایتش خیلی قابل قبول نبود، مشکل بود. یکی هم مطلق جایزه.

این دو سه تا عنوان بود که مرحوم البته جایزه و هدیه به نظرم در مکاسب هدیه هم هست. البته جایزه غیر از هدیه است. جایزه را اصطلاحاً پولی بوده که سلطان و امیر و استاندار و مقامهای سیاسی می دادند.

به هر حال بحث تعبیر روایاتی که دال است بر هدایا و جوایز. جوایز عرض کردیم دو تا روایت فعلاً بیشتر نداریم حالا اگر بوده به ما نرسیده، یکی

س: ببخشید استاد در نظر خودتان صدق غنائم بر مال مختلط به حرام آیا واقعا صادق است؟

ج: نه یک نوع تصرف است دیگر. یک نوع تحلیل شرعی است

س: آخر موضوع خمس در آیه شریفه همان

ج: خب اشکال ندارد رکاز هم هست، این هم شارع قرار ندارد. این ربطی به خمس، و لذا احتمال دارد که خمسش هم صدقه باشد

س: باشد در رکاز غنائم چون در روایت هست، روایتش هم صحیحه است دیگر. لیس الخمس الا فی الغنائم. ما روایت هم داریم، روایت صحیحه که منحصر کرده است موضوع خمس را در غنائم فقط. در رکاز صدق می کند مثلاً غنیمت، فایده، اما در مال مختلط به حرام واقعا مشکل است این نحوه صدقش.

ج: عرض کنم که یکی از مشکلات روایات شیعه همان است که شما فرمودید. چند تا سند هم دارد، چند تا هم متن دارد. انما الخمس فی الغنائم خاصه؛ یک تعبیرش این است صحیحه عبدالله بن سنان. دو سه جور دارد. و اصحاب ما انصافش این است که خیلی به اصطلاح در این روایت بحث کردند. احتمالات دادند، شاید هفت هشت تا جواب و بحث و که این نمی دانم روایاتی است که مثلاً در اول بوده، بعد عوض شده، بعد چه شده، نمی دانم این یعنی خمس بالقرآن است، غیر از مطلق خمس، ما روایاتی داریم که انما الخمس فی الغنائم خاصه، لیس الخمس الا فی الغنائم خاصه، انما الخمس فی... که یکی از روایات مشکل است. عرض کردیم یک متنش یک ذیلی دارد به نظر من منشأ اشتباه هم همان شده. این یک دعوی بوده بین اهل سنت و بعد طبعاً هم اهل بیت (ع) هم مخالف بودند. بین اهل سنت هم موافق و مخالف دارند. خلاصه اش این بوده که چون در حال جنگ بودند، یعنی اموالی که در جنگ، گاهی می شده جنگ را بدون اینکه جنگ به جایی برسد، تسلیم می شدند. این را اصطلاحاً می گفتند فیء. گاهی هم جنگ می شد، آخرش مثلاً شکست می خوردند. این را می گفتند غنیمت. غنمه المسلمون. بحثی که بین اهل سنت مطرح بود، آنها یک عده معتقد بودند که یقسم، یخمس الفیء و الغنیمه. شاید رأی تقریباً مشهورترشان همین بود که هم فیء و هم غنیمت باید تخمیس بشود. هم فیء خمسش مال لله و للرسول (ص) است هم

غنیمت. هر دو باید تخمیس بشوند. یک رأی اهل سنت بود که ما هم ائمه (ع) ما این را تأکید می کردند. فیء تقسیم نمی شود، فیء تخمیس نمی شود. فیء کله لرسول الله (ص) نه اینکه یک پنجمش به رسول الله (ص). فیء تخمیس نمی شود. تخمیس مال غنیمت است. این هم یک رأیی بود که... در یکی از آن روایات دارد فاما الفیء فکله لرسول الله (ص). انما الخمس فی الغنائم خاصه، آن روایت به نظر ما تقطیع شده که این مشکلات درست کرده، هفت هشت ده تا وجه ذکر کردند. هر کسی.... آن روایت ناظر به این خلاف مشهور است. امام (ع) می فرمایند انما الخمس فی الغنائم یعنی غنائم تقسیم می شوند. نکته این است. نه در چیز دیگری، نه، این در مقابلش فیء بوده، فیء تخمیس نمی شود.

س: حصر اضافی است

ج: اصلا حصر نیست. مراد سر کلمه خمس است.

این تخمیس مال غنیمت است. اما فیء تخمیس نمی شود. البته این مطلب که فیء تخمیس نمی شود، حالا دیگر خودتان روایت را مراجعه بفرمایید دیگر من اگر بخواهم متعرض بشوم طول می کشد. در یک متنش که سندش ضعیف است آمده است. این کلمه فیء و اما الفیء فکله لرسول الله (ص)، این ما کرارا عرض کردیم متأسفانه تقطیع روایات مشکل درست می کند. خود تقطیع روایات و ما مفصل در بحث تعارض شواهدی هم اقامه کردیم، اما شواهد بیش از آن است که ما در بحث، آن مال بیست و خرده ای سال قبل است. شواهد خیلی زیاد است. عرض کردیم یک تقطیعی است که الان مثل وسائل می کنیم مشکل ندارد، عبارت کافی، روایت کافی را تقطیع می کنیم. ما یک تقطیعاتی داریم که کلینی یا شیخ طوسی تقطیع می کنند. همین حدیث عمر بن حنظله مرحوم شیخ صدوق تقطیعش کرده، صدرش را نیاورده است. البته الان همه اصحاب ما نوشتند که در کتاب صدوق هم آمده، اشتباه شده دیگر، وسائل نوشته همه دنبال آن اشتباه رفتند. چون روایت عمر بن حنظله سه بخش دارد؛ بخش اولش ولایت برای فقیه به اصطلاح ما. بخش دومش تعارض دو تا فقیه که اگر مثلاً یکی یک چیزی گفت، بخش سومش هم تعارض روایات است. صدوق بخش دوم و سوم را دارد. بخش اولش را اصلا نیاورده است. بین ما شیخ کلینی قدس الله نفسه سه بخش را کامل آورده، شیخ صدوق کامل آورده، بلکه شیخ کلینی این هم کمتر دقت کردند، در جلد هفتم که در باب حکومت است، در باب قضاء و حکم، فقط همین صدر را آورده، همین صدری که صدوق، خوب دقت بکنید، من می گویم دو تا مکتب فکری است. یعنی کلینی آن صدر را که ظاهرش ولایت فقیه است قبول دارد. صدوق همان صدری که ولایت فقیه است قبول

ندارد. اختلافشان ... لذا مرحوم کلینی همان صدر تنها را در باب قضاء آورده. در کتاب عل کاملاً آورده، هر سه بخش را آورده. شیخ طوسی هم هر سه بخش را آورده. اما شیخ کلینی اضافه بر آن در جلد هفتم فقط صدر آن حدیث را آورده، تقطیع کرده است.

مرحوم شیخ صدوق باز تقطیع کرده صدر را نیاورده، آن دو تا دیگر را آورده. یا سومی را آورده یا دو تایش، نمی دانم، حالا دیگر یا دوم و سوم، فعلاً در ذهنم نیست می ترسم اشتباه در بیاید، حالا کمی احتیاط می کنیم خیلی نسبت نمی دهیم.

به هر حال خوب دقت بفرمایید. این تقطیع هم باز بین کلینی و ما موارد دیگر را هم در همان بحثهای سابق نقل کردیم، حدیث واحدی است مرحوم شیخ طوسی کامل آورده. کلینی اول و آخرش را آورده، وسطش را حذف کرده، چون یک مطلبی بوده که اصحاب فتوا ندادند. دقت می کنید؟ باز این هم به نظر ما مشکل نیست. این هم الان می توانیم یک مقدار حل کنیم.

س: یک رمز و رموزی گذاشته برای اینکه من این را تقطیع کردم. همین طور

ج: نه اگر گذاشته بود که بحث نمی کردند

س: نه مثلاً وقال یا قال مثلاً

ج: خب ما مقارنه می کنیم با هم واضح است دیگر

س: نه همین دیگر اسناد می دهد به امام علیه السلام

ج: خب می گوید این را قبول دارم، کاری نکرده که. می گوید این صدرش را قبول ندارم.

س: بعضی می گویند مثلاً اگر تقطیع می کند با عبارت و قال مثلاً می گوید که این عطف است به یک جایی

ج: نه ندارد چنین چیزی ندارد. الان هست دیگر کتاب صدوق هست نگاه کنید.

خیلی راحت است نگاه کردنش مشکل است.

س: در من لا یحضر که

ج: چرا همین در من لا یحضر. ایشان در روایت عمر بن حنظله صدرش را نیاورده اصلاً کلاً، کلاً پنج شش سطر است، هفت هشت

سطر است، کلاًش را حذف کرده است. عن رجل من ۱۳:۵۵ همین که مفصل است، و قد امروا ان یکفروا بالطاغوت، فقلت ما ذا یفعل ان

قال ينظر الى رجل... همین حدیث ولایت فقیه، کل این صدر را ایشان حذف کرده است. نه در اینجا، در کل فقیه ایشان نیآورده. در کتابهای دیگرش هم نیآورده است.

علی ای حال فعلا وارد این بحث نشویم. ما آن که برای ما الان مهم است که خیلی به نظر ما اهمیت دارد، تقطیع هایی که در مصادر قبل شده که این دیگر خیلی علم یقوف می خواهد. مثلا در کتاب حسین بن سعید تقطیع شده، یکی در کتاب نوادر الحکمه تقطیع شده، این قسمت مهمی است که حالا اگر خداوند توفیق بدهد بخواهیم رویش کاری هم شده، صحبت هایی هم شده، آن مصادر اولیه هم تقطیع دارند. و آن کار مشکل می کند.

به هر حال تقطیع یکی از کارهای مشکل است دیگر. در حدیث مشکل است.

این حدیث تقطیع شده است.

س: یعنی یک نوع امر متعارفی بوده استاد؟

ج: بله کاملاً. الان خود همین کتاب بخاری، گاهی یک قصه واحد را شاید هفت بار هشت بار نقل می کند. هر طرف یک تکه اش را نقل می کند. یعنی بعدها اینها آمدند گفتند تمام این قصه، هر کدامش هم یکی اش، حالا بخواهم بگویم طول می کشد، چون الان در بحث نیستیم. هر کدامش هم یکی اش. بعد از اینکه این تمام این حدیث اینجا و آنجا و آنجا، اینها همه با هم یکی بوده، هی تکه تکه اش کرده است. گاهی سند را هم عوض می کند اصلاً متن هم به هم می خورد. این مشکل نبوده، این یک طریق متعارف بوده است.

پس این روایتی که شما سوال

می گویم مشکل چه بود؟ مشکل سر این که این چرا مشکل نبود؟ چون در آن زمان مصادر اولیه موجود بود، می فهمیدند. زود... وقتی می دیدند صدوق آورده، خب کتابی که از آن نقل شده می دیدند توش بوده، صدوق این قسمت را قبول نکرده است. زمان ما چون مصادر نیست، فقط همین کتاب صدوق مقابل ماست، الان این تقطیعات را نمی فهمیم. الان گیج می شویم. آن زمان برایشان مشکل نبود، می فهمیدند تقطیع ها را.

پس این روایت یکی از معضلات روایات ماست. انما الخمس فی الغنائم خاصه به آن تمسک کردند. بعضی هم جدیداً آمدند به آن تمسک کردند که گفتند خمس اصلاً در بقیه چیزها نیست، فقط در غنائم دار الحرب، این سهو است، اشتباه است. این غنائم در اینجا در

مقابل فیء است. این روایت نفی اهل سنت است. چون آنها می گفتند هم غنائم باید تخمیس بشود، یعنی خمسش به رسول الله (ص) هم فیء. عده ای از اهل سنت ظاهر آیه هم همین طور است؛ ما افاء الله علی رسول، ما افاء الله علی رسوله من عهد القرى فما اوجفتم علیه بخیل و لا رکاب فله و للرسوله، ندارد ظاهرش که همه اش این طور است. آنها می گفتند نه فیء هم باید تخمیس بشود.

مثل فدک، فدک فیء بود دیگر.

س: صفایا همان غیر از فیء است؟

ج: بله آقا فیء غیر از صفایا است.

س: آیه را چه کار می کنند؟

ج: آنها قائل بودند که این مثلاً یستلونک عن الانفال، می گفتند انفال مراد غنائم است. به نظر در تفسیر آقای طباطبائی و المیزان ایشان همین احتمال را داده. خیلی عجیب است ایشان این جور معنا کرده است. این خلاف روایت اهل بیت (ع) است.

یستلونک، سنی ها تصورشان این است که انفال یعنی غنائم.

س: پیامبر (ص) هم اگر صفایا را بر می داشت، هم عرض کنم که

ج: صفایا که جزو غنائم است عزیز من، غیر از فیء است که

س: همین دیگر، اگر همه را بر می داشت دیگر برای مردم چیزی نمی ماند

ج: عجب روزگاری است. گفت پیغمبر مردود علیکم، گفت باز همه اش هم باز به شما بر می گردد. آن که فیء است که، جزو غنائم است

صفایا که. صفایا که جزو غنائم است که. چون اصلاً غنیمت یعنی جنگ شد. فیء جنگ نشد. بعد هم تعبیر به فیء یعنی چون در واقع

تمام اینها ملک لله و للرسول است، برگشت خود فاء به معنای رجوع. گفت فاعل الفیء ۱۷:۴۷ یک عبارتی هست. این فیء یعنی به

اصطلاح سایه، سایه هم فیء می گویند. سایه ای که بر می گردد فیء است. سایه اول ظل است بعد فیء است. در لمعه دارد بزیادة الفیء،

آن فیء نکته اش این است. سایه ای که بعد از ظهر بر می گردد فیء می گویند. سایه ای که صبح است ظل می گویند.

کلمه فیء در لغت خودش به معنای برگشت است. ما افاء الله علی رسوله، این را خداوند به پیغمبر (ص) برگرداند. فدک را، فدک جزو

صفایا نیست، جزو انفال هم نیست. من چون این را می گویم یک مشکل کلی ما داریم که حالا انشاء الله یواش یواش دارد حل می شود.

در حوزه‌های ما مسائل اموال ریشه‌ای کار نشده است. انصافاً کار نشده خب، دلیلش هم این است که نیست کتاب. ما در بحث ولایت فقیه، نمی‌دانم ده دوازده سال پیش، این را شاید یک سال، یا شش ماه یا هشت ماه، بحث ما فقط اموال بود. فیء، انفال، غنائم، صدقات، زکوات، خمس، عشر، اینها تمام عنوان دارند و همه حساب و کتاب دارند. پیروز هم عرض کردیم، حالا ما چون کمی حساب‌ها را به هم ریختیم مشکل پیدا کرده است.

علی ای حال کیف ما کان آن روایت چون یکی از معضلات بود، حالا فرمودید، جوابش این است؛ انما الخمس فی الغنائم، صدوق هم آورده، می‌خواهد به آن استدلال کند. خیلی عجیب است از صدوق قدس الله نفسه. انما الخمس فی الغنائم خاصه یعنی فقط غنیمت تخمیس می‌شود اما فیء تخمیس نمی‌شود. فیء کله لرسول الله (ص). مثل فدک. فدک تخمیس نشد. به خلاف خیبر. خیبر چرا تخمیس شد. اما فدک تخمیس نشد. کله لرسول الله (ص). آنچه که ما افاء الله علی رسوله، این بحثهایی است عرض کردم چون کمتر، روایات ما، اهل سنت هم دو قول است: یک قول این است که فیء لا یخمس. آنها هم مثل ما هستند، قائل دارند نه اینکه ندارند. نه اینکه ما منحصر به فرد هستیم. نه آنها هم دارند. روایات ما این است که ظاهر آیه مبارکه خمس غنیمت تخمس. ظاهر آیه مبارکه فیء لا یخمس. مثل فدک کله لرسول الله (ص). اما غنائم بدر، یخمس. بنابر مشهور غنائم بدر صد هزار درهم بود. بیست هزار درهمش را پیغمبر (ص) گرفتند. بقیه‌اش را به مقاتلین تقسیم کردند. هشتاد هزار درهم. این رسم این بود در جنگ.

می‌گویم چون الان در دولتهای اسلامی، همین جنگ‌هایی که فرض کنید عراق. البته خب عراق چون مثلاً شاید عنوان جنگ با کفار نبود مثلاً. به هر حال این در اینها چون نمی‌آمدند این کار را بکنند. دیگر کم کم تمام غنائم و همه را دستگاه می‌گرفت می‌برد. دیگر صحبت مقاتلین و جنگنده‌ها و رزمنده‌ها مطرح نبود.

به هر حال از بحث ما را خارج کردید دیگر حالا کمی، چون آن حدیث خیلی سرو صدا درست کرده، من مجبور شدم. عرض کردم آن حدیث چند تا سند دارد، سند صحیح هم دارد. یک سند غیر صحیح دارد توش دارد و اما الفیء فکله مضمون کلام، الفیء لا یخمس یا کله لرسول الله (ص). آن ناظر به فیء است. ربطی به ما نحن فیه ندارد.

س: پس نظر شریف خودتان این شد که این روایت لیس الخمس یا انما الخمس الا فی الغنائم و اینها، پس مرادتان این شد که این حدیث تقطیع شده؟

ج: تقطیع شده، فیء بوده توش، کلمه فیء بوده است.

این راجع به این.

س: شیخ طوسی که آن توقیع را نقل می کند، آن تتمه بازگشت حمدانی نامه را بدهد به امام هادی (ع)

ج: یا حمدانی

س: حمدانی، آن هم کافی نقل می کند هم سندهای دیگر دارد، این را چه جور شما رد می کنید؟

ج: ما نمی فهمیم چرا این کار را کردند. نفهمیدیم هم هنوز. کاملاً واضح است که آن ذیل را کافی نقل کرده است. حالا چرا صدر را

کافی نقل نکرده، نمی دانیم. آیا مثل ما آنها هم صدر را فی سنته هذه فقط، حکم ولایی فهمیدند؟ نمی دانم.

علی ای حال دیگر این بحث را یواش یواش می خواهیم جمع بکنیم که آیا با این روایات می شود اثبات خمس در جوایز سلطان کرد؟

خیر. تا اینجا.

یک طایفه دیگر مانده عنوان هدیه. چون تا حالا عنوان جایزه بود. چند تا عنوان را خواندیم. ما صرح علیه. این که آقایان می گویند مثلاً

آقایانی که در حوزه ها شهریه می گیرند، وجوهات خمس ندارد، عمده اش همین روایت کافی است. ما صرح لا خمس قال کتب الیه الرضا

علیه السلام قال لا خمس فی، به نظر کتب دارد، حالا باید پیدایش بکنم. لا خمس فی ما صرحه علیک صاحب الخمس، صرح یعنی

فرستادن. آنچه را که صاحب الخمس یعنی حضرت برای شما می فرستند دیگر در آن خمس ندارد.

عرض کنم که بله اینجا است، محمد بن الحسن، حسین، این حسن باید باشد. و علی بن محمد عن سهل بن زیاد، عن محمد بن

عیسی، این یقینی است، عن علی بن حسین بن عبد ربه، ایشان را نمی شناسیم. عرض کردیم ایشان توقیعات را جمع کرده مرحوم محمد

بن عیسی.

س: البته الان این وجوهاتی که آقایان پرداخت می کنند، اینها را که نه، اینها را شامل نمی شود

ج: چرا؟

س: خب معلوم نیست اینها از پول خمس و اینها آمده باشد

ج: خدای ناکرده نگویند این را

س: نه می خواهم بگویم مثلاً یک جایی سرمایه گذاری شده از درآمدش اینها

ج: خدا نکند. نگوئید معلوم نیست طلبه‌ها همه مال حرام بخورند. مجهول المالک

س: هست دیگر، احتمالش باشد نمی‌توانند باید تخمیس بکنند

ج: خیلی جنبه غیبی شما قوی است. من که همچین

س: همین دیگر احتمال را بدهند

ج: به هر حال خیلی خب حالا دیگر ادراکات ما دو تا با همدیگر فرق می‌کند.

س: گفتنی نیست که مردم یعنی این مقدار منظم و مرتب وجوهات می‌دهند؟

ج: خب می‌دهند دیگر، انشاء الله. اگر بابش باز کردید به جاهای دیگر هم می‌کشد، به سفارت و مفارت و پول هند و موقوفه هند و الی

آخره... خیلی صحبت‌های دیگر هم می‌آید.

عن علی بن حسین بن عبد ربه، قال صرح الرضا علیه السلام. البته محمد بن عیسی توقیعات حضرت هادی(ع) را جمع کرده، دقت

می‌فرمایید؟ محمد بن عیسی توقیعاتی که دارد مال ابی الحسن ثالث است. اینجا تصریح شده به حضرت رضا(ع)، شاید هم ثالث بوده

اشتباه کرده است.

س: این مطلب کجاست، این مصدرش که می‌فرمایید

ج: کافی دیگر، در اصول کافی است باز هم. اینجا این کتاب صفحه ۴۲

س: روایی است یا اینکه می‌فرمایید روایت جمع می‌کرده،

ج: روایت است این

س: نه عرضم چیز دیگری است

ج: هان، این را ندارد، نجاشی ندارد، این را هم خودمان جمع کردیم، این استظهار، یک جایی به نظرم دیدم که له کتاب مسائل الرجال

ابی الحسن، بعد خودم پیدایش نکردم

س: کتاب توقیعات دارد اما اینکه جمع کرده باشد

ج: همین توقیعات همین است دیگر.

صرح الرضا(ع) بصله الی ابی فکتب الیه ابی هل علی فی ما صرحت علی خمس فکتب الیه لا خمس علیک فی ما صرح به صاحب الخمس. این روایت منفرد است. و منحصر به مرحوم کلینی است. من توی کتاب، حالا این یکی را هم خواندیم دیگر چون بنا شد از روایات منفرد هم بخوانیم.

این هم جزو روایات منفرد که باز هم به نحو توقیع است. عجیب است غالب روایات منفردش به نحو توقیع است. این هم چیز قضیه اتفاقیه عجیبی است یعنی. از روایاتی که در اینجا به آن اشاره فرموده، روایتی که می گوید خمس در هدیه است، در هدایا. یا به تعبیر بعضی روایات. روایات نداریم، در باب هدیه یکی همین کلمه جایزه و جائزه خطیره، التی لها خطر. یک روایت واحده ای داریم که صریح در هدیه است. صریح در هدیه یک روایت، من هنوز دوم برایش پیدا نکردم، در فقه الرضا هم نیامده. شیخ طوسی هم نیاورده است.

در کتاب سرائر در این نسخه ای که دست من هست، صفحه ۳۳ نقلا از کتاب سرائر، فعلا این حدیث را در غیر از کتاب سرائر آن هم آخر سرائر نه در بحث فتوا، در بخش به اصطلاح مستطرفات سرائر، عرض کردم در آن زمان رسم بود، حتی در کتب فقهی مثل مقنعه شیخ مفید، آخر کتاب صلاة یک مقدار نوادر، باب النوادر، روایات می آورد. حتی شیخ صدوق. آخر باب طلاق مثلا باب النوادر. شیخ کلینی نوادر را وسطها هم می آورد. مثلا کتاب طلاق، ده تا پانزده ت بیست تا باب می آورد، یک باب النادر، باب النوادر، یا باب نوادر، باز چهل تا پنج تا باب می آورد باز، اما صدوق رحمه الله و شیخ مفید، آخر آن باب. مرحوم ابن ادریس آخر کل کتاب نه آخر باب. باب نوادر، به نظرم تعبیر نوادر هم می کند. و هی المستطرفات ما استطرفنا.

علی ای حال ایشان از کتاب محمد بن علی بن محبوب که عرض کردیم خود ایشان مدعی هستند که به خط شیخ طوسی، به خط جدی الشیخنا ابی جعفر، ایشان جدی مادری اش است. البته بحث کردند که چطوری، مادر ایشان نوه مرحوم پسر شیخ طوسی، ابو علی، به اصطلاح ابو علی حسن بن محمد. ایشان از کتاب محمد بن علی بن محبوب، عرض کردم اسم کتاب نوادر المصنف یا نوادر المصنفین است. و توضیح دادیم اخیرا برای ما روشن شده که ظاهرا روایات شاذ را جمع کرده است. از اینکه کلینی هم اصلا از او نقل نمی کند، ظاهرا روایات شاذ است. وانصافا هم تا حالا ما هر چه دیدیم، یعنی این چند تایی که دیدیم که انصافا شاذ است.

و این روایت شذوذش باز بیشتر است. چرا؟ چون اضافه بر اینکه مشایخ ما مثل مرحوم کلینی یا صدوق نقل نکردند، خود شیخ طوسی هم که این کتاب را به خط خودش نوشته، ایشان هم نقل نکرده است. مخصوصا که شیخ طوسی در اول مشیخه که جلد ده تهذیب آمده،

خوب دقت کنید، ایشان می‌گویند من بعد از اینکه روایات را نوشتم، زیادات را هم اضافه کردم برای اینکه کتاب مستقصی باشد. البته این عبارت ایشان را که ما نمی‌فهمیم. یعنی من استقصاء کردم. ادعا می‌کند من روایت را استقصاء کردم. خب مثل این روایت نیست در کتابش. این چه جور استقصائی است که همین یکی که الان جلوی ماست در کتاب ایشان نیست.

مخصوصا که ابن ادریس می‌گوید نسخه‌ای که من دارم خط خود شیخ طوسی است. روشن شد این چرا اشکال؟ یعنی یک دفعه صحبت سر این است که مرحوم کلینی نیاورده، مرحوم شیخ، مخصوصا که این روایت حالا بعد عرض می‌کنم، دعوا شده از کتاب ابن ابی عمیر است. همه این مخصوصاها را به هم اضافه بفرمایید خیلی مشکل کار زیاد می‌شود. چون عرض کردیم ابن ابی عمیر کتب بسیار معروفی حالا غیر از کتاب‌هایش، نوادر داشته شش جلد. و صدوق در بعضی از موارد تصریح می‌کند می‌گوید و فی نوادر ابن ابی عمیر. و در قم قطعاً موجود بوده، و نسخ متعدد داشته دیگر حالا وارد بحثش نمی‌شویم.

و این تعجب آور است برای ما واقعا. مثلاً واقعا در کتاب ابن ابی عمیر باشد، نه کلینی نقل کند نه صدوق نقل کند. بعد دو مرتبه خود شیخ طوسی در کتاب نوادر مرحوم محمد بن علی بن محبوب این را به خط خودش نوشته، کتاب را استنساخ کرده به خط خودش. و ادعا کرده تهذیب من استقصاء است، خیلی همه را به هم بریزیم خیلی گیر دارد. این گیرش یکی دو تا نیست. و این برود تا قرن ششم. در سرائر ابن ادریس آن هم در مستطرفات نه در متن کتاب. توی مستطرفات ایشان این روایت را آورده است.

خیلی یعنی واقعا حصول وثوق حالا فرض کنید سندش هم درست، آقای خویی چون سندش مبنای آقای خویی بر فتوایشان همین روایت است. دلیل ایشان همین روایت است. چون می‌گویند طریق شیخ طوسی به محمد بن علی بن محبوب خوب است. همین نسخه در اختیار مرحوم ابن ادریس بوده، پس خوب است. ایشان نقل کرده از احمد بن هلال. آقای چون مرحوم نجاشی راجع به احمد بن هلال نوشته صالح الروایه الا انه يعرف و ینکر. آقای خویی کلمه يعرف و ینکر را معنا می‌کنند به این معنا که ایشان پیروی روایات معروفه و روایات منکره.

به هر حال تضعیف هم دارد احمد بن هلال. بلکه نقل شده که سعد گفته کی گفته، به اینکه ما رأینا احدا رجع من الحق الی النصب الا این، این اول بر طریق بعد جزو نواصب شده، آقای خویی نوشتند شاید هم از کسی نقل کردند، که این اصلاً دین نداشته، یک وقتی جزو غلات بوده، یک وقتی جزو نواصب بوده، یک وقتی جزو این طرف بوده، تند بوده، یک وقتی جزو تند آن طرف بوده. و یک روایت هم دارد که عبارت از بعضی وقف علی ابی جعفر علیه السلام دارد. خب مراجعه بکنید به کتاب ایشان صحبت‌هایی که کردند...

عرض کردم ما این صحبت‌هایی که ایشان فرمودند، اولاً تمام صحبت‌های ایشان رجالی است. بحث هم رجالی باید باشد هم فهرستی هم ترجمه. راجع به این وقف علی ابی جعفر علیه السلام، این ابی جعفر مراد محمد بن عثمان عمری است نه امام جواد(ع). بعضی خیال کردند ابی جعفر مراد ابی جعفر ثانی است. یک فرقه‌ای داریم از واقفیه بر ابی جعفر ثانی، مثل واقفیه که وقف علی موسی بن جعفر. این ابی جعفر مراد ابی جعفر ثانی است.

عرض کردیم مرحوم عثمان بن سعید که وکیل اول بود، ایشان چون معمر بود و وکیل حضرت هادی(ع) بود، بعد وکیل حضرت عسکری(ع) شد و توثیق دارد، توثیق صریح. و بعد هم وکیل حضرت مهدی(ع) به عنوان نائب اول، شش سال از سال ۲۶۰ که رحلت امام عسکری(ع) است تا ۲۶۶ ایشان وکیل حضرت بودند. بعد از ایشان حضرت به اصطلاح وصیت کردند، توصیه کردند به پسر ایشان که محمد بن عثمان باشد. خب این طبعاً جوان‌تر بود، جوان بود، البته ایشان وکیل حضرت عسکری(ع) هم بود. اما وکیل حضرت هادی(ع) نبود. پدرش وکیل حضرت هادی(ع) بود. و جوان‌تر بود. از آن طرف هم این احمد بن هلال مثلاً دارد که ۵۴ حج، ۵۰ حج انجام داده است. نمی‌دانم عشرين منها علی قدمه، پیاده از بغداد مثلاً تا حج. توی یک عبارت هم دارد که احضروا صوفیا متصنع، معلوم می‌شود که اهل عرفان و سیر و سلوک هم بوده، حالا اگر آن روایت درست باشد.

به هر حال ایشان بلاشکال عمر بسیار طولانی داشته، ایشان در زمان حضرت رضا(ع) راوی کتب است، چه برسد به ... ایشان هم چون وضع شیعه هم ایام به اصطلاح آن زمان حیرت می‌گفتند. اول غیبت صغری بود. خب یک عنوانی هم داشت بین اصحاب به عنوان حالا زهد و ورع و تقوا و عرفان و کتاب و ... من عرض کردم اولین کسی که ما دیدیم حالا اگر قبلش هم کسی باشد، ما ندیدیم، شیخ از او تعبیر می‌کند روا اصول اصحابنا این است. اصلاً ما قدیم‌ترین تعبیر راجع به اصول را از این داریم. یعنی معلوم می‌شود اصول از زمان حضرت رضا(ع) عنوان شده است.

چون ما یک نکته‌ای را عرض کردیم که اصول نام کتابی نبوده که مولف گذاشته، برخوردی بوده که اصحاب با آن کردند. به قول آقایان علم نیست، وصف است. مثلاً فرض کنید عبدالله بن بکیر کتابی داشته، فرض کنید عنوان هم نداشته، به این می‌گفتند اصل. این اصل را بعد. حالا چطور شده احمد بن هلال، ما قبل از احمد بن هلال نداریم. قدیم‌ترین کسی که داریم که روا جمیع الاصول، احمد بن هلال است که این نشان می‌دهد به لحاظ تاریخی کلمه اصول از زمان حضرت رضا(ع)، چون ایشان زمان حضرت رضا(ع) را درک کرده است.

البته این را هم توضیح بدهم خدمتان از آن زمان حضرت رضا(ع) هم اهل سنت بحث صحیح و اینها را مطرح کردند. مقابله تاریخی، مقارنه تاریخی اش، یعنی کتاب هایی مثل صحیح بخاری اینها هم بعد از این تاریخ هستند. تعبیر صحیح و صحیح باید این باشد و حتی شاید قید اینکه مثلاً شاذ نباشد، بعدها اضافه شده است.

به هر حال وارد این بحث نمی شوم چون طولانی است. فقط دو سه نکته ای گفتم که جای دیگر گفته نشده که اینها محلش ...

این احمد بن هلال نسبت به نایب دوم ایجاد شک می کند. تازه خود بدبختش هم می گفته که می گفت به قول ما حیوان زبان بسته خودش هم می گفته من انکار نمی کنم، می گویم ثابت نیست برای من. حدود یک سال و خرده ای همان ۶۷، ۲۶۷ یا ۶۸ وفاتش است. خیلی هم طول نمی کشد چون معمر بود. خب محمد بن عثمان نسبت به ایشان جواب بود، خیلی جوان بود، قابل قیاس نبود، اما محمد بن عثمان در نواب اربعه یکی از نواب فوق العاده فعال است، فوق العاده. یک مقدار زیادی انقسامات مذهب، همین علوی ها یا نصیری ها که در شام هستند در زمان او جدا شدند دیگر. چون محمد بن نصیر هم در زمان او مدعی نیابت شد. نیابت های زیاد زمان اوست. شلمغانی زمان حسین بن روح جدا شد. نایب اول و چهارم خیلی تأثیرگذار در آن جمع بندی شیعه نبودند در آن صف بندی نه جمع بندی. اما دوم و سوم، دوم خیلی زیاد. خب عمر طولانی هم کرد از ۲۶۶ تا ۳۰۴، نزدیک چهل سال، خیلی طولانی است، طولانی تر نایب است. و خیلی فعال، مقدار زیادی از این لعن ها منحرفین در زمان ایشان، یکی از آنها همین احمد بن هلال است. احذروا الصوفی متصنع.

و چیزی که برای ما تعجب است یا اشتباه شده، یا تعجب است، بعضی از این توقیعات زمان حسین بن روح است. خیلی عجیب است. یعنی نزدیک ۳۸ سال که دوران خود محمد بن عثمان است. معلوم می شود احمد بن هلال اینقدر نفوذ داشته که حتی با فوت محمد بن عثمان، خیلی فاصله زمانی است ۳۸ سال، و با ورود توقیعات هنوز در شیعه یک عده ای دنبالش بودند. و الا معنا ندارد زمان، مگر اشتباه شده باشد و الا خیلی برای ما هم تعجب آور است. این نفوذ نشان می دهد نفوذ، اینکه ایشان ناصبی بوده وقف علی ابی جعفر. نه ناصبی بوده، نصب در این معنا، همان طور که حضرت فرمود که ناصبی کسی است که با شیعه بد است؛ چون راجع به وکیل خاص حضرت ابداع تشکیک کرد، خب این جامعه معلوم می شود عنوانی هم داشته، خب این که واقعا ما بالفعل داریم می بینیم دیگر. معلوم می شود که یک شخصیتی بوده که تا زمان حسین بن روح باز توقیع در لعنش آمده، این خیلی عجیب است. برای ما یعنی برای من هم الان تعجب آور است خود من در تاریخ و رجال خب خیلی کار کردیم، اما انصافاً هنوز برای من تعجب آور است که این چه شخصی، یا ما درست واقعا از شخصیت این شخص خبر نداریم.

به هر حال این نشان می‌دهد که این فرد با اینکه این مشکل را برای شیعه درست کرد، این معلوم می‌شود قصه، قصه مسئله نائب دوم بوده و لعن‌ها و آن مشکلاتی که ایشان داشته، این به لحاظ ترجمه‌اش و چیزش، یعنی کلامش. این مشکل دارد دیگر حالا. اما اینکه آقای خویی فرمودند ایشان دین نداشته، گاهی ناصبی بوده، گاهی غالی بوده جزو غلات بوده، نه اینها شوخی است، اینها به شوخی شبهه است.

عرض کنم که بله، ایشان انصافا در آن فتره زمانی نسبت به سنش عمرش اگر واقعا روا جمیع الاصول، معلوم می‌شود از نظر علمی هم خب یک درجه‌ای بوده، زهد و ورع و تقوا و پیاده حج و الی مطالب دیگری که گفته شده است.

به هر حال اجمالا می‌فهمیم شخصیتی بوده، حالا چه بوده، درست هم شاید... این راجع به این.

می‌ماند راجع به وثاقت در نقلش، خب چون نجاشی هم گفته، شواهد هم بد نیست. ظاهرا ایشان وثاقت در نقل دارد. یعنی صالح الروایه به تعبیر ایشان. صالح الروایه هم در عبارت نجاشی ولو به این معنایی است که الان، لکن چون احمد بن هلال روی الاصول، شأنش راوی کتب و کتب اصحاب و مصادر اصحاب است. مثلا می‌گفتند این کتاب ابن ابی عمیر به نسخه احمد بن هلال، این طوری می‌گفتند. الان اگر نوار را گوش بدهید من هفت هشت دقیقه قبل گفتم، کتاب نوادر ابن ابی عمیر در قم بود، نسخ متعدد داشت، نسخه خیلی معروفش ابراهیم بن هاشم بود، نسخه محمد بن خالد برقی بود؛ نسخه یعقوب بن یزید کاتب بود؛ نسخه عبیدالله نهیکی بود؛ عده‌ای از این نسخ در قم بود. نسخه احمد بن هلال هم ایشان از آن نقل می‌کند. اینها اصطلاحا می‌گفتند نسخه. این نسخه احمد بن هلال را نجاشی مشکل دارد؛ یعنی کار نجاشی می‌گوید به لحاظ روایتی دروغگو نیست، لکن نسخ ایشان مشکل دارد. این یعرف و ینکر یعنی این. یعرف و ینکر یعنی این. یعنی از کتاب ابن ابی عمیر مطلبی را نقل می‌کند ما کس دیگری ندیدیم نقل بکند. مثلا نمی‌گویند مثلا این کتاب چند تا چاپ دارد، چاپ لبنان، چاپ نجف، چاپ قم، چاپ مثلا مشهد، اما در چاپ مشهد دو سه تا سطر دارد که در چاپهای دیگر نیست. متعارف است دیگر الان. این که نجاشی می‌گوید یعرف و ینکر این بحث فهرستی است. صالح الروایه بحث رجالی است.

این فی نفسه بد نیست. مسئله دینش هم عرض کردم یک مشکل، ناصبی به این معنا که نصب ۳۹:۰۴ که این ثابت نیست. بله، این در آن زمان، با آن چهره‌اش که اگر واقعا صوفی متصنع باشد، با آن معلوماتش، با وضعی که شیعه داشت، و هنوز هم محمد بن عثمان هم خب نسبتا جوان بود. عثمان بن سعید از دو امام قبلی هم وکیل بود. این همانی است که سند صحیح راجع به او داریم که، راجع به محمد هم داریم که حضرت هادی (ع) و حضرت عسکری (ع) هر دویشان راجع به عثمان فرمودند ان الامری ثقتی فاسمع له و اطعه فما قاله عنی فعنی یقول؛ این خب، در یک روایت دیگر هم امام عسکری (ع) راجع به محمد هم دارد پسر ایشان.

آن وقت ایشان وقتی و واقعا هم شخصیت بزرگی است دیگر. انصافا همین دعای سمات و اینها هم توسط همین محمد بن عثمان به ما رسیده است.

حالا خود محمد بن عثمان شرح های رجالی حدیثی فهرستی اینها دارد که چون در حوزه های ما کمتر شده فعلا واردش نمی شویم. ظاهرا مخالفت احمد بن هلال با محمد بن عثمان در آن شرایط اجتماعی به عنوان مثلاً می گفتند ناصبی است مثلاً. آن وقف علی ابی جعفر یعنی ابی جعفر محمد بن عثمان عمری، نه ابی جعفر جواد علیه السلام. پدرش را قبول داشت، گفت پدرش قبول، ابوجعفر لم یثبت، اصلاً می گوید قلت لم یثبت عندی، ثابت نیست. خب آن شرایط اجتماعی شیعه جوری بود که چهره پیرمردی مثل این بخواهد یک لم یثبت هم بگوید وضع شیعه را به هم می زند. لذا این توقیعات در لعنش صادر شد و درست هم بود. شأن امام (ع) است ما که نمی توانیم برای امام (ع)، اما عجیب این است که تا زمان حسین بن روح. بعضی از توقیعات توسط حسین بن روح است. توقیعات را نگاه کنید در کتاب غیبت شیخ طوسی. توسط حسین بن روح در ذم احمد بن هلال آمده است.

پس یک، ایشان مردی است معمر، روایات نقل کرده، آیا ایشان موثر بود در اصطلاح اصول، من نمی دانم. این را الان نسبت نمی دهم، اما از زمان این و زمان حضرت رضا (ع) اصطلاح اصول در شیعه پیدا شد. هذا کتاب اصل هذا لیس ... این اصل، کلمه اصل و ایشان راوی اصول بود. صالح الروایه هست. لکن نجاشی می گوید یعرف و ینکر، حالا آقایان اینجا دستشان هست، یک روایتی هست در وسائل جلد صوم وسائل، همین را شما سریع بیاورید. ابن ابی عمیر است. توش احمد بن هلال هم هست. لا یصوم الضیف من دون اذن مضیف، این روایت را بیاورید. و حق هم با نجاشی است. انصافا، کار به این روایت الان نداریم. حق با نجاشی است؛ چون ما بعضی از روایات را الان داریم نسخه احمد بن هلال پیش ما هست با نسخه دیگری. در نسخه احمد بن هلال زیادی دارد.

س: به نظرتان این تنقیح هم شده؟

ج: نمی دانیم.

چرا؟ تسامحی داشته؟ خودش اضافه کرده؟ اگر خودش اضافه کرده بود نجاشی می گفت که مثلاً... از اینکه صالح الروایه می گوید، این معنایش این است که نجاشی مثل من، عرض کردم این یک بابی است که ما باز کردیم که آیا ما تعبد به حرف نجاشی داریم یا نه؟ خب نداریم نه دیگر. خب ما هم مثل ایشان. بله، اگر نجاشی علت این زیادی را می گفت این نکته خاصی بود. در حقیقت نجاشی نگاه کرده به نسخ ابن ابی عمیر است، احمد بن هلال با غیرش فرق دارد. ما هم الان نگاه می کنیم می بینیم فرق دارد. آوردید روایت را؟ بخوانید

س: باسناده عن حماد بن

ج: نه نه حماد نه بعدش

س: رواه فی العلل احمد بن ادریس عن محمد بن احمد عن احمد بن هلال عن مروک بن عبید

ج: نه نه مروک بن عبید نه، ابن ابی عمیر

س: حدیث لا یصوم ضیف

ج: همین مروک بن عبید را بخوانید

س: عن نشیط بن صالح این روایت قبلی است. بعدش پایین دارد باسناده عن حماد بن عمر،

ج: نه حماد بن عمر نه،

همان حدیث نشیطه حالا فردا می خواهید بیاورم برایتان. کاملاً واضح است که روایت احمد بن هلال نیم سطر اضافه دارد. تمام متن

مثل هم هستند.

توی نسخه احمد بن هلال نیم سطرش زیادی است. خب شاید مرحوم محمد بن علی بن محبوب همین کار را کرده است. خوب دقت

کنید. اینجا می گوید عن ابن ابی عمیر، خب این همه نسخه از کتاب ابن ابی عمیر در قم بود. فقط در نسخه احمد بن هلال این آمده است.

این در حقیقت نجاشی دارد به ما می گوید این کتاب ایشان مشکل دارد، احمد بن هلال. احمد بن هلال راوی از امام (ع) نیست. امام (ع)

را درک کرده اما راوی از امام (ع) نیست. احمد بن هلال راوی میراث اصحاب است. عن ابن ابی عمیر عن ابان بن عثمان عن ابی بصیر

عن ابی عبدالله قال کتبت، توی ذهن من الان نشد می خواستم چند دفعه مراجعه کنم. کتابات ابی بصیر هم کم است. اصلاً سند هم یک

جوری است. ابی بصیر به نحو کتابت یک جوری است. الان نمی فهمم.

قال کتبت الیه فی الرجل یهدی له مولاہ المنقطع علیہ، دیگر وقت تمام شد فردا انشاء الله.